

کاش ...

محسن اعلا



مثل غنچه‌ها چرا
چشم‌هایتان همیشه بسته است؟
رو به آسمان و باغ باز نیست؟

دست‌هایتان چرا
خالی از طراوت محبت است؟
خالی از لطافت است؟

قلب‌هایتان چرا
بوی نور و روشنی نمی‌دهد؟

کاش! چشم‌های یک‌یک شما
باغی از ستاره و سرود بود
قلب‌هایتان

عاشق سرود رود بود
دست‌هایتان

آشپان قلب‌های زخم‌خورده و کبود بود

صلح

جعفر ابراهیمی*



صلح، مثل چای تازه دم
صلح مثل آفتاب، سایه، درخت
مثل یک لباس بچه‌گانه روی بند رخت!
صلح مثل خنده‌های کودکان
مثل ابرهای آسمان
صلح مثل کوه، در سکوت
مثل سایه درخت توت!
صلح مثل نان
مثل آب، توی جویبار
صلح، مثل اول بهار!

* از کتاب «صلح، مثل چای تازه دم»

یاد

افسانه شعبان‌نژاد*



من سبز می‌شوم
مانند یک درخت
با دست‌های غرق جوانه
می‌ایستم
در ذهن خالی خانه
ای کاش
دسته گنجشکان
بر دست من ترانه بخواند
در ذهن هرچه پرنده است
یادم همیشه سبز بماند

* از کتاب «پرنده‌های شعر من»

مهربانی

محمود کیانوش



بگذار چشمت
در آسمان چهره‌ات، شاد
مانند خورشید
بخندد

بگذار خورشید
با خنده‌های گرم و آزاد
بر اخم شب، راه
ببندد

بگذار لب‌ها
مانند باغ در بهاران،
از شاخه‌ها گل
ببخشند

گل‌های حرفت
از مهربانی خورده باران،
در باغ چهره
بدرخشند



نصویرگر: خانم تسنیم امیرالدین از همد